

# کلاس عاشورا



دکتر محمد رضا سنگری

کربلا، یک کلاس فشرده تاریخ است

## اسوه‌های تاریخی

همه ما می‌دانیم که در زبان قرآن، پیغمبر (ص) به عنوان اسوه معرفی شده است: «لقد کان لکم فی رسول الله اسوه حسنه» یعنی یک سرمشق، یک الگو و کسی که می‌شود به او تأسی جست و رفتار خود را با او بنا کرد، مثل او شد و از او آینه‌ای برای تماشای خود و حقیقت ساخت. همین ویژگی اسوه را خداوند برای حضرت ابراهیم (ع) هم برشمرده است و طبیعی است که همه انسان‌ها در هر موقعیتی که باشند، نیازمند اسوه هستند. تنها کسی که در تاریخ اسلام خودش، خود را اسوه معرفی کرد، حضرت اباعبدالله (ع) در کربلا بود. او در کربلا گفت: «لکم فی اسوه» من برای شما اسوه هستم. کل کربلا یک فلش، جهت و آیه است که شیوه زندگی کردن را به ما می‌آموزد.

## جامعه عاشورا

کربلا و عاشورای حسین (ع) همه تیپ‌ها را در خود دارد و از این جهت یک اسوه تمام است. شما هر که باشید و در هر موقعیتی، می‌توانید مثل خود و هم‌سن‌وسالان خود را در کربلا پیدا کنید، که این یک استثناست. زیرا ما در تاریخ اسلام نمی‌توانیم نمونه‌ای پیدا کنیم که همه بتوانند مشابه سنی خود را در آن بیابند؛ زن، مرد، کودک، نوجوان، پیر و جوان. ما در کربلا کودکی داریم که تازه متولد شده بود و امام داشت در گوشش اذان می‌گفت که او را به شهادت

رساندند. بالای ۸۰ سال هم داریم، مثل حبیب بن مظاهر اسندی، مسلم بن عوسجه اسدی، عابس، سوید بن عمرو بن ابی المطاع و... دختر بچه‌های ۳، ۷ ساله و دختران ۱۱، ۱۳، ۱۷ ساله داریم. در کربلا سیاه داریم، سفید داریم، آزاد داریم، بنده داریم. شغال داریم، بیکار داریم. پس کربلا یک نسخه کامل، یک الگوی تمام و یک اسوه بی‌بدیل است که هر کس می‌تواند خود را در آن بیابد.

## کلاس تاریخ

شگفت این است که این قصه، قصه‌ای کوتاه است. شاید در کل تاریخ اسلام، حادثه‌ای کوتاه‌تر از کربلا نداشته باشیم. امام (ع) دوم محرم وارد کربلا می‌شوند و دهم به شهادت می‌رسند و کل جنگ کربلا، هفت ساعت و نیم بیشتر نیست. جنگ نزدیکی ۸ صبح شروع می‌شود و ۵-۴/۵ بعدازظهر همه چیز به اتمام می‌رسد و دیگر دشمن است و خیمه‌های بی‌پناه و زنان و کودکانی که ۸۴ نفرند و آن‌ها را روز بعد به اسارت می‌برند.

از نظر تعداد هم نهضت عاشورا کمترین تعداد در تاریخ اسلام است. اگر قول امام محمد باقر (ع) را بیشترین تعداد بگیریم، ۱۴۵ نفر می‌شود. اما همین واقعه همه درس‌ها، عبرت‌ها و آموزش‌ها را درون خود دارد و من آن را به «یک کلاس فشرده تاریخ» تعبیر می‌کنم؛ عالی‌ترین مدرسه



کس حرف او را زمین نخواهد گذاشت، زینب است. سکینه و تعدادی از بچه‌ها به سمت خیمه حضرت زینب حرکت کردند و سکینه آرام پرده خیمه را کنار زد و دید علی اصغر در آغوش حضرت زینب از فرط تشنگی ناآرام و حضرت زینب نگران وضعیت کودک است. تا سکینه این صحنه را می‌بیند، آرام پرده را می‌اندازد و خطاب به بچه‌ها می‌گوید: عمه اگر آب داشت قطعاً اول به این کودک می‌داد. حال اگر از او آب طلب کنیم، چون خودش آب ندارد ما او را شرمند می‌کنیم و این کار شایسته نیست.

### گروه آموزشی در کربلا

بریر می‌گوید وقتی این صحنه را دیدم، نزد دوستم رفتم و گفتم وای بر ما که نشسته‌ایم و بچه‌ها این‌طور تشنه‌اند. سپس با دعوت از دوستان دیگر یک حلقه مشورتی ایجاد شد. (همین خود یک درس آموزشی است که این معلم کربلا برای هر تصمیم‌گیری از مشورت دوستان استفاده می‌کند) فردی پیشنهاد کرد که بچه‌ها را جلو بیندازیم و سمت آب حرکتشان دهیم. این‌گونه از آب سیرایشان می‌کنیم و برمی‌گردانیم. دیگری گفت که شاید نگهبانان فرات بچه‌ها را هدف قرار دهند؛ این کار صحیح نیست. در هر حال، حاصل گفت‌وگوها این شد که خودشان مشک بردارند، به سمت آب بروند و مشک‌ها را از آب پر کنند و بازگردند. بریر می‌گوید وقتی کنار شط رسیدیم، نگهبانان جلو ما را گرفتند. ولی یکی از آن‌ها که با من آشنا بود، گفت حق آب خوردن دارید ولی حق آب بردن ندارید. بریر می‌گوید سعی کردیم با صحبت با نگهبان حواسشان را پرت کنیم و کمی آب برداریم. وقتی نزدیک آب شدم، شدیداً تشنه بودم، آدمم آب بخورم که یاد سکینه افتادم. به خودم گفتم: بریر! تو معلمی اما این‌جا شاگرد باش. امروز بیاموز که اگر دیگران تشنه‌اند تو حق

آموزشی تاریخ. و همه کسانی که در این مدرسه هستند نیز آموزگاری بزرگند که به ما درس‌های بزرگ می‌دهند.

### معلمان در کربلا

اما در این میانه کسانی در کربلا اصلاً معلم هستند. کار معلمی و آموزشی کرده‌اند و بعضی‌هایشان از سر کلاس به کربلا آمده‌اند. یکی از این‌ها شخصی است به نام بریر بن خضیر همدانی. در کوفه او را سیدالقرء می‌نامیدند. چون هم زیبا قرائت می‌کرد، هم زیبا تفسیر می‌کرد، هم ابعاد و اضلاع قرآن و مسائل روایی را به هم گره می‌زد و هم روش‌های شیرین آموزش را می‌دانست. این معلم بزرگ در کوفه بود که به او اطلاع دادند حسین (ع) به کربلا آمده است. در آن لحظه لوح جلویش بود و داشت می‌نوشت. قلم را کنار گذاشت و گفت من می‌روم تا درس بعدی را با خون بر سطح خاک بنویسم و آمد در کربلا به حضرت اباعبدالله (ع) پیوست.

بریر می‌گوید در شب تاسوعا یا عاشورا، تشنگی اهل خیمه‌ها را خیلی اذیت کرده بود، به خصوص کودکان خیلی در رنج بودند. چون از روز هفتم آب در کربلا قطع شده بود. از خیمه بیرون آمدم و دیدم اطراف خیمه‌ها زمزمه‌هایی است. دیدم مقداری بچه جمع شده‌اند و با هم گفت‌وگو می‌کنند. به گونه‌ای که مرا نبینند، سعی کردم به آن‌ها نزدیک شوم و ببینم بحث آن‌ها درباره چیست. دیدم این بچه‌ها در حلقه یک دختر ۹ یا حداکثر ۱۳ ساله جمع شده‌اند. این دختر کسی جز سکینه نیست. بچه‌ها دارند سؤال می‌کنند که ما چه‌طور می‌توانیم به آب دسترسی پیدا کنیم؟ از چه کسی می‌توانیم بخواهیم تا برای ما آب تهیه کند؟ سرانجام به این نتیجه رسیدند، کسی که از هر که آب طلب کند، هیچ

در چند روزی که همگی در کربلا هستند، اسلم بن عمرو حلقه‌ای ایجاد می‌کند و به تدریس می‌پردازد



## کربلا و عاشورای حسین (ع) همه تیپها را در خود دارد و از این جهت یک اسوه تمام است

نداری آب بنوشی. مشک را پر کرد و باز گشت. (به یاد آوریم روش‌های جدید آموزش را که می‌گوید یادگیری دو سویه است.)

معلم دیگری در کربلا داریم که اتفاقاً ایرانی است. نام او «اسلم بن عمرو» و یا «واضح» است، گاهی او را سلیم یا سلیمان هم نامیده‌اند. اهل منطقه گیلان تا قزوین بوده است. در مدینه به حضرت اباعبدالله پیوسته و سرانجام با او به کربلا آمده است. ایشان دبیر بوده و نیز به ترکی، عربی و فارسی شعر می‌گفت که متأسفانه جز چند شعر عربی از او چیزی به دست ما نرسیده است. قصه‌گو هم بود. در چند روزی که همگی در کربلا هستند، اسلم بن عمرو حلقه‌ای ایجاد می‌کند و به تدریس می‌پردازد. تصور کنید که یاران امام در محاصره هستند. اوایل در محاصره حدود چهار هزار نفرند که تا روز عاشورا حلقه محاصره به سی و سه هزار نفر می‌رسد. این افراد گاه‌گاه جنگ روانی به راه می‌اندازند و دیگران را آزار می‌دهند. یاران اباعبدالله در محاصره حلقه‌ای از بی‌رحم‌ترین آدم‌ها هستند. آن‌ها این قدر قساوت دارند که پس از شهید کردن یاران امام حتی از تاختن اسب بر پیکرشان نیز پرهیز نمی‌کنند. بعد از این همه کشته به کودکان رحم نمی‌کنند. ما در کربلا کم شاهد کودک‌کشی نیستیم. بچه ۷ ساله را به اسم سعید بن ابی عقیل، کنار خیمه‌ها قطعه قطعه می‌کنند... این‌ها پس از پیروزی ظاهری دست به جنایت‌های جنگی فراوانی می‌زنند. حالا ببینید در کدام صحنه، کسی می‌آید، بچه‌ها را جمع می‌کند و درس می‌دهد!

### ویژگی‌های معلمان عاشورا

اسلم بن عمرو قذبلند، خوش‌سایما و سفیدرو بود. در کربلا بچه‌ها را جمع می‌کرد و برایشان قصه می‌گفت. نامه‌های امام را او و بربر می‌نوشتند که خیلی هم خوش خط بود. خیلی مهم است که معلم خط زیبایی داشته باشد، زیرا یکی از ابزارهای ارتباطی معلم خط اوست گاهی که یک جمله پایین برگه بچه‌ها نوشته می‌شود بسیار تأثیرگذار است و بچه‌ها نسبت به آن بسیار حساس هستند. ابزار دیگر کلام معلم است، سخته و ساخته حرف زدن، به جا و زیبا گفتن برای یک معلم خیلی مهم است. وقتی اسلم بن عمرو روز عاشورا وارد میدان شد، رجز می‌خواند. رجز یعنی شعری که فرد در میدان برای ایجاد جنگ روانی و شکست دادن دشمن قرائت می‌کند.

تصور کنید که بخواهند از کلاس معلمی بازدید کنند، این قضیه بر روی روش تدریس، صدای معلم و... اثر می‌گذارد. حال تصور کنید کسی به میدان می‌رود و شعر می‌خواند که در مقابلش، شمشیر، نیزه و تیر فراهم کرده‌اند و کشته شدن قطعی است. او در موقعیتی سخن می‌گوید که می‌داند چند لحظه بعد کشته خواهد شد و بدنش قطعه قطعه می‌شود!



یک معلم چه قدر باید تسلط بر نفس، اعتماد به خود و آرامش درونی داشته باشد، که بتواند در این موقعیت‌ها به راحتی حرف خود را طرح کند!

چه چیز می‌تواند به من معلم آرامش دهد، وقتی که وارد کلاس می‌شوم؟! کلاس همیشه آماده نیست. گاهی کلاس دستخوش طوفان است و معلم باید بداند که در این بحران چگونه عمل کند؛ آن جاست که توانایی‌های یک معلم آشکار می‌شود و نه در شرایط آرام.

اسلم از کنار بدن‌های قطعه قطعه عبور می‌کند و به میدان می‌رود و اگر کسی از من پرسد زیباترین رجز کربلا کدام است، باید بگویم که به گمانم زیباترین رجز تصویری - از نظر فرم - رجز این معلم ایرانی کربلا، اسلم بن عمرو است:

البحر من طعنی و ضربی یصطلی  
والجو من سهمی و نبلی یمتلی  
اذا حسامی فی یمنی ینجلی  
ینشق قلب الحاسد المبجل

دریا از جزرومد شمشیر من آتش می‌گیرد، وقتی شمشیر می‌کشم دریا را شعله‌ور می‌کنم.

می‌دانید که دریا ضدآتش است. اما او می‌گوید من دریا را شعله‌ور می‌کنم و فضا را از بارش تیرهای خودم پر می‌سازم، یعنی ابری از تیر در فضای میدان به وجود می‌آورم. وقتی شمشیر در کف من درخشش آغاز کند، من با برق شمشیرم قلب تاریک حسودان خودپرست و خودپسند را روشن خواهم ساخت.

او با رجزش دشمن را رسوا و روشنگری می‌کند که چه انگیزه‌های موجب شد تا در مقابل حقیقت شمشیر کشند. پس معلم حتی در میدان جنگ هم روشنگری می‌کند.

وقتی رجز خواند با شتاب از میدان برگشت. پرسیدند چرا برگشتی؟ گفت از دوستان کوچکم - بچه‌هایی که هر روز برایشان قصه می‌گفتم - خداحافظی نکردم. بچه‌ها را جمع کرد و در این موقعیت با آنان خوش‌وبش کرد، آن‌ها را خندانند و دوباره به میدان برگشت. آن قدر جنگید تا دست‌هایش به شدت آسیب دید و افتاد. امام خودش را بالای سرش رساند. ببینید حرمت‌گذاری به معلم از نگاه امام حسین (ع) چه قدر اهمیت دارد. امام خون از چهره‌اش پاک کرد. اسلم به امام گفت خیلی دوست دارم دستانم را به گردن تو بیاویزم. اما چون دستانش شکسته بود نمی‌توانست. پس امام دست‌های او را به گردن خود انداخت. آن گاه اسلم گفت: من چه خوشبختم که آفتاب را در آغوش گرفتم!

و در آخرین لحظه گفت: اوفیت یابن رسول الله؟ ای پسر پیامبر آیا وفا کردم؟

امام فرمود: «نعم انت آممی فی الجنه. بله تو پیش‌تر از من به بهشت رسیدی.»

امام با این معلم همان‌گونه رفتار کرد که با علی اکبر. یعنی گونه بر گونه‌اش گذاشت و او را نوازش کرد. و من یقین دارم که همه معلمان اهل بهشتند...

